

نفوذ لغات عربی در لهجات ایرانی

پیداست که این نفوذ سیاسی و دینی و همچنین مهاجرت برخی از قبایل عرب بداخل ایران و آمیزش با ایرانیان و عواملی از این قبیل باعث شد که لغاتی از زبان عربی در لهجات ایرانی نفوذ کند. این نفوذ تا چند قرن اول هجری بکندی صورت میگرفت و بیشتر برخی از اصطلاحات دینی (مانند: زکوة، حج، قصاص...) و اداری (مانند: حاکم، عامل، امیر، قاضی، خراج...) و دسته ای از لغات ساده که گشایشی در زبان ایجاد میکرد یا بر مترادفات میافزود (مانند: غم، راحت، بل، اول، آخر...) منحصر بود و حتی ایرانیان پاره‌ای از اصطلاحات دینی و اداری عربی را ترجمه کردند مثلاً بجای «صلوة» معادل پارسی آن «نماز» و بجای «صوم» روزه بکار بردند.

در این میان بسیاری اصطلاحات اداری (دیوان، دفتر، وزیر...) و علمی (فرجار، هندسه، استوانه، جوارشانات، زیج، کدخداه...) و لغات عادی لهجات ایرانی بسرعت در زبان عربی نفوذ کرد و تقریباً بهمان نسبت که لغات عربی در لهجات ایرانی وارد شد از کلمات ایرانی هم در زبان تازیان راه یافت.

باید یاد داشت که نفوذ زبان عربی بعد از قرن چهارم هجری و خصوصاً از قرن ششم و هفتم بعد در لهجات ایرانی سرعت و شدت بیشتری یافت.

نخستین علت این امر اشتداد نفوذ دین اسلام است که هر چه از عمر آن در ایران بیشتر گذشت نفوذ آن بیشتر شد و بهمان نسبت که جریانه‌های دینی در این کشور فزونی یافت بر درجه محبوبیت متعلقات آن که زبان عربی نیز یکی از آنهاست، افزوده شد.

دومین سبب نفوذ زبان عربی در لهجات ایرانی خاصه لهجه دری، تفنن و اظهار علم و ادب بسیاری از نویسندگانست از اواخر قرن پنجم به بعد. جنبه علمی زبان تازی نیز که در قرن دوم و سوم قوت یافت از علل نفوذ آن در زبان فارسی باید شمرده شد.

این نفوذ از حیث قواعد دستوری بهیچ روی (بجز در بعض موارد معدود بی اهمیت) در زبان فارسی صورت نگرفته و تنها از طریق مفردات بوده است و حتی در مفردات لغات عربی هم که در زبان ما راه جست براههای گوناگون از قبیل تلفظ و معنی آنها دخالت‌های صریح شد تا آنجا که مثلاً بعضی از افعال معنی و وصفی گرفت (مانند: لا ابالی = بی باک. لا یعقل = بی عقل، لا یشرع = بی شعور، نافهم...) و برخی از جمعها بمعنی مفرد معمول شده و علامت جمع فارسی را بر آنها افزودند مانند: ملوکان، ابدالان، حوران، الحانها، منازلها، معانیها، عجایبها، موالیان، اواینها...

چنانکه در شواهد ذیل می‌بینیم:

ببوستان ملوکان هزار گشتم بیش گل شکفته برخسارکان تو ماند
(دقیقی)

وگر بهمت گویی دعای ابدالان نبود هرگز با پای همتش همبر
(عنصری)

گر چنین حور در بهشت آید همه حوران شوند غلماتش
(سعدی)

زنان دشمنان در پیش ضربت بیاموزند الحانهای شیون
(منوچهری)

بیابان درنورد و کوه بگذار منازلها بکوب و راه بگسل
(منوچهری)

من معانیهای آنرا یاور دانش کنم گر کند طبع تو شاها خاطرهم را یاور
(ازرقی)

گذشته از این نزدیک تمام اسمها و صفت‌های عربی را که بفارسی آوردند با علامتهای جمع فارسی بکار بردند
(مانند: شاعران، حکیمان، زائران، امامان، عالمان. نکتهها، نسخهها، کتابها...)

بدین جهات باید گفت لغات عربی که در زبان فارسی آمده بتمام معنی تابع زبان فارسی شده و اصولاً تا اواخر
قرن پنجم جمعهای عربی نیز بنحوی که امروز میان ما معمول است تقریباً مورد استعمالی نداشته است.

ادبیات پهلوی در سه قرن اول هجری

چنانکه میدانیم زبان رسمی و ادبی ایران در دوره ساسانی لهجه پهلوی جنوبی یا پهلوی پارسی بود. این لهجه در
دربار و ادارات دولتی و حوزه روحانی زرتشتی چون یک زبان رسمی عمومی بکار میرفت و در همان حال
زبان و ادب سریانی هم در کلیساهای نسطوری ایران که در اواخر عهد ساسانی تا برخی از شهرهای ماوراءالنهر
گسترده شده است، مورد استعمال داشت.

پیداست که با حمله عرب و بر افتادن دولت ساسانیان برسمیت و عمومیت لهجه پهلوی لطمه‌ای سخت خورد
لیکن بهیچ روی نمیتوان پایان حیات ادبی آن لهجه را مقارن با این حادثه بزرگ تاریخی دانست چه از این پس

تا دیرگاه هنوز لهجه پهلوی در شمار لهجات زنده و دارای آثار متعدد پهلوی و تاریخی و دینی بوده و حتی باید گفت غالب کتبی که اکنون بخط و لهجه پهلوی در دست داریم متعلق ببعد از دوره ساسانی است.

تا قسمتی از قرن سوم هجری کتابهای معتبری بخط و زبان پهلوی تألیف شده و تا حدود قرن پنجم هجری روایاتی راجع باشنایی برخی از ایرانیان با ادبیات این لهجه در دست است و مثلاً منظومه ویس و رامین که در اواسط قرن پنجم هجری بنظم درآمده مستقیماً از پهلوی بشعر فارسی ترجمه شده و حتی در قرن هفتم «زرتشت بهرام پژدو» ارداویرفنامه پهلوی را بنظم فارسی درآورد.

در سه چهار قرن اول هجری بسیاری از کتب پهلوی در مسائل مختلف از قبیل منطق، طب، تاریخ، نجوم، ریاضیات، داستانهای ملی، قصص و روایات و نظایر آنها بزبان عربی ترجمه شد و از آنجمله است: کلیله و دمنه، آیین نامه، خداینامه، زیچ شهریار، ترجمه پهلوی منطق ارسطو، گاهنامه، ورزنامه و جز آنها.

در همین اوان کتبی مانند دینکرت، بندهشن، شایست نشایست، ارداویرافنامه، گجستک ابالش، بوشت فریان، اندرز بزرگمهر بختکان، مادیکان شترنگ، شکند گمانیک و یچار و امثال آنها بزبان پهلوی نگاشته شد که بسیاری مطالب مربوط به ایران پیش از اسلام و آیین و روایات مزدیسنا و داستانهای ملی در آنها محفوظ مانده است. مؤلفان این کتب غالباً از روحانیون زرتشتی بوده و باین سبب از تاریخ و روایات ملی و دینی ایران قدیم اطلاعات کافی داشته‌اند. از این گذشته در تمام دیوانهای حکام عرب در عراق و ایران و ماوراءالنهر تا مدتی از خط و لهجه پهلوی استفاده میشده است.

با همه این احوال پیداست که غلبه عرب و رواج زبان دینی و سیاسی عربی بتدریج از رواج و انتشار لهجه پهلوی میکاست تا آنجا که پس از چند قرن فراموش شد و جای خود را بلهجات دیگر ایرانی داد.

خط پهلوی هم بر اثر صعوبت بسیار و نقص فراوان خود بسرعت فراموش گردید و بجای آن خط عربی معمول شد که با همه نقصهایی که برای فارسی زبانان داشت و با همه نارسایی بمراتب از خط پهلوی آسانتر است.

بهمان نسبت که لهجه پهلوی رسمیت و رواج خود را از دست میداد زبان عربی در مراکز سیاسی و دینی نفوذ می‌یافت و برخی از ایرانیان در فراگرفتن و تدوین قواعد آن کوشش میکردند اما هیچگاه زبان عربی مانند یک زبان عمومی در ایران رائج نبود و بهیچ روی بر لهجات عمومی و ادب ایرانی شکستی وارد نیامد و عبارت دیگر از میان همه ملل مطیع عرب تنها ملتی که زبان خود را نگاه داشت و از استقلال ادبی محروم ننماند ملت ایرانست.

آغاز ادب فارسی

اگر چه ادبیات پهلوی در برابر نفوذ و رسمیت زبان عربی اندک اندک راه ضعف و فراموشی می‌پیمود لیکن لهجات محلی دیگر ایران با آمیزش با زبان عربی آماده ایجاد ادبیات کامل و وسیعی میگردد و از آنجمله بود لهجه آذری، لهجه کردی، لهجه فارسی (معمول در فارس)، لهجات مرکزی ایران، لهجه طبری، لهجه گیلی و

دیلمانی، لهجه سگزی، لهجه خراسانی، لهجه سغدی، لهجه خوارزمی و جز آن. لهجه عمومی مشرق ایران و شعب آن از این میان ثروتمندترین لهجه های ایرانی بود و چون بازمانده لهجه های ادبی مهمی مانند پهلوی اشکانی (پهلوی شمالی)، سغدی قدیم، تخاری و خوارزمی قدیم بود بزودی و با کوچکترین رسمیت سیاسی می توانست بهترین وسیله ایجاد ادبیات جدیدی در ایران گردد و این امر خوشبختانه بیاری یعقوب سرلیث صفار (۲۵۴-۲۶۵) مؤسس سلسله مشهور صفاری در اواسط قرن سوم هجری بشرحی که در تاریخ سیستان بتفصیل آمده است صورت گرفت و با ظهور شاعرانی مانند محمد بن وصیف سگزی دبیر یعقوب و بسام کورد (کرد) از خوارج سیستان که بصلح نزد یعقوب رفته بود و محمد بن مخلد سگزی از فاضلان عهد یعقوب نخستین اشعار عروضی پارسی سروده شد